

عاقبت جاسوسى به متجاوزين، به روايت يک جاسوس



موهن لال جاسوس در ۱۸۴۶ م

موهن لال کشمیری، یکی از زرنگ ترین و محیل ترین جواسیس انگلیس در سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۲ در افغانستان بود. وی بعد از اخراج و تباهی قشون انگلیس در افغانستان به انگلستان رفته و برای تیرنه خود و حفظ پرستیژ انگلیسها کتابی در دوجلد تحت عنوان "زندگی امیر دوست محمدخان" نوشته که در سال ۱۸۴۶ در انگلستان به چاپ رسیده و ۱۶۰ سال بعد از طرف یکی از افغانان مهاجر در امریکا (داکتر سید خلیل الله هاشمیان) ترجمه و در سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ به چاپ رسیده است. هرباری که من به این کتاب رجوع میکنم، نکاتی در آن توجهم را جلب میکند، که فکر میکنم برای بسیاری از ما افغانان تازه و آگاهی دهنده است.

در این کتاب ما نه تنها با شخصیت های مبارز و ملی خود آشنا میشویم، بلکه به نقش موهن لال در استخدام افراد موثر در دستگاه دولت امیر دوست محمدخان و نیز دستگاه حکومت شاه شجاع و چهره هایی وطن فروش و خابیان ملی نیز آشنا میشویم که بخاطر پول و منافع شخصی چگونه برای بیگانه ها و متجاوزین جاسوسی میکنند، تا مردم وطن دچار ذلت و زبونی و سلطه و عمر استعمارگران در کشور بیشتر گردد. این چهره های خود فروخته نیز باید برای نسل های حال و آینده معرفی گردند تا درس عبرتی باشد برای دیگران که این مطالب را میخوانند، از قبیل حاجی خان کاکر سر لشکر سرداران قندهاری، و ملا نصح پیشکار بلند مرتبت سردار کهن دلخان قندهاری، نایب شریف خان و خان شیرین خان چنداولی و جان فشان خان پغمانی و تاج محمد (مشهور به بچه پهلوان)، میر حسن، شاه جی، ملا احمد برنج فروش، غلام خان پوپلزایی، مهر علی خان، علی میرزا، عباسخان، شاه غاسی، سید مرتضی شاه کشمیری، غلام حسن خان قزلباش، شیر علیخان جوانشیر، آغامحزه، و میرزا خان محمد جوانشیر (کسیکه خودش نیز در جلسه شب اول نومبر برای قیام اشتراک داشت)، مستوفی عبدالوهاب درانی، سردار عبدالرشید محمدزانی و غیره که عاقبت شومی در انتظار شان است و برخی از اینها حتی بعد از فرار به هندوستان به حال زار و ابتیر روزگار می گذشتانند، ولی روی باز گشت به کشور خود را نداشتند و نام بدی از خود در تاریخ گذارشتند. (صفحات ۱۳۴، ۱۸۶، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۳، ج ۲)

بطور نمونه از جاسوسی غلام خان پوپلزایی برضد دولت امیر دوست محمدخان یادآور میشویم که کار کردهای او برای خوش خدمتی به بیگانه چه پیامد ناگواری برای او در برداشت. موهن لال میگوید: «هنگامیکه من از مشهد به پشاور برمی گشتم، در مسیر راه من در کلکته با غلام خان آشنا شدم و او مرا برای نان شب دعوت کرد و این شناسائی و دوستی بالاخره منجر به آن شد که بعدا او بحیث مخبر و جاسوس من در کابل مقرر گردید... [هنگام اشغال قندهار توسط قشون انگلیس در بهار ۱۸۳۹] از قندهار در تحت هدایت و مراقبت آمرین انگلیس، من حواله مبلغ چهل هزار روپیه را برای غلام خان بکابل فرستادم که در آن زمان پر آشوب توسط یک صراف شکارپوری بنام «پوکهار» در کابل به او پرداخته شد. اولیای انگلیس از قندهار به غلام خان هدایت داد تا در کابل بمقابل امیر دوست محمدخان آشوب و بی امنیتی ایجاد و مردم را بضدامیر تحریک کند. غلام خان توانست حمایت و همکاری حافظ جی، فقیر معروف کابل و پسر میر واعظ، را، تامین کند. او همچنان موفق شد حمایت و همکاری خواجه خانجی ساکن عاشقان و عارفان و یک عده مشاهیر و خوانین دیگر مقیم کابل، چه درانی و چه قزلباش را برای شاه شجاع و انگلیس جلب و تامین کند.» (صص ۱۹۹، ۲۰۱، ۱۸۴، ج ۲)

انگلیسها میدانستند که آسان ترین راه اغوای مردم، جلب روحانیون متنفع است و به همین دلیل غلام خان پوپلزایی با آگاهی از این راز قبل از هر اقدامی با پرداخت مبلغ هشت هزار روپیه توجه و همنوائی روحانی شهر حافظ جی را بسوی شاه شجاع جلب کرد. درحالی که برادران دیگر حافظ جی، میرحاجی و میر آفتاب عناصر ضد انگلیسی بودند

وتاخروج انگلیس از کابل همواره در صف مبارزین ملی قرار داشتند. اما شخص حافظ جی با همه خوش خدمتی به شاه شجاع وانگلیسها یک سال بعد مورد بی مهری و خشم اولیای امور انگلیس قرار گرفت و به هند تبعید گردید. (همان، ص ۲۶۹)

پایان سرنوشت جاسوسی غلامخان پوپلزائی نیز خواندنی و عبرت انگیز است، از قول موهن لال میشنویم: « غلام خان مشوره و خدمات نهایت ارزشمند باولیای انگلیس و هم بشخص شاه شجاع و اراکین دولت او بار تباط طرز اداره مملکت تقدیم نموده، ارزش خدمات او خصوصاً در دوصحنه، یکی بهنگام ظهور امیر دوست محمدخان در کوهستان که برای جنگ با انگلیس احضارات گرفته بود، و بار دیگر بهنگام مصیبت بزرگ در سالهای (۲۲-۱۸۴۱) در کابل، غیر قابل جبران میباشد. انگلیسها در مقابل خدمات ارزشمند غلامخان وعده های تحریری و هم شفاهی دادند که گویا او بر تبه و مقام میراثی اش میرسانند، و علاوه و وعده کردند امتیازات و هم مستمری دایمی از طرف دولت انگلیس و هم از جانب شاه شجاع باو داده خواهد شد، اما هیچیک از تعهدات مذکور هرگز در مورد او ایفا نگردید. انگلیسها از جانب خود برای مردم و کسانی که خدمات ارزشمند به نفع انگلیس انجام میدادند، وعده های بلند بالایی میدادند، ولی این وعده ها فقط در قالب الفاظ باقی میمانند. غلامخان پوپلزائی که هنوز هم به ایفای وعده های دولت انگلیس امیدوار بود، از اخلاص و علاقمندی و همکاری خود با انگلیس تا زمانی منصرف نشد که سپاه انگلیس مجبور به ترک افغانستان گردید. آنگاه او نیز به تعقیب انگلیسها به لودیانه رفت. غلام خان زمین و جایداد و حتی خانه نشیمن و هم اقارب و دوستان خود را بخاطر نزدیکی و خدمت و تعلقی به انگلیس از دست داد و بحیث یک فراری در کشور هند مقیم شد. غلام خان آنقدر فقیر و ناتوان شد که در لودیانه "مستخدمین" خود را جواب داد، اسپها و هر چیز قیمندار خود را فروخت و بعد از آن به فاقگی بسر میبرد، در حالی که مریض و زمینگیر هم شده بود، تا بالاخره بوضع فجیع وفات یافت و یک خانواده نهایت ناتوان و فقیر و پر از محنت ورنج از خود بجا گذاشت! » (ص ۲۱۰، ج ۲)

در جای دیگری موهن لال از وعده خلافیهای انگلیس با افغانهای اغوا شده یاد میکند و میگوید: « ما توانستیم همکاری ملانصوح را که مشاور بلند مرتبت سرداران قندهار بود، در برابر اعطای یک سند تحریری که تضمین پرداخت معاش مستمری عمری را به او میکرد، بدست آریم. بمقابل این عطیعه و تعهد، او حاضر شده بود تا سرداران قندهار را از مقابله با سپاه برتانیه منصرف بسازد. ملا نصوح به ماموریت خود موفق شد، چونکه در اثر مشوره های اوسرداران بایران فرار کردند، اما انگلیسها که نمیخواستند تعهدات خود را در برابر خدمات او ایفا نمایند، در صدد بهانه جوئی و یافتن قصور او برآمدند، مثلاً میگفتند که، سرداران بحاطری از قندهار فرار کردند تا در آینده بتوانند با انگلیس بجنگند! یا اینکه میگفتند سرداران بامشاهده قدرت سپاه برتانیه و پیوستن حاجی دوست محمدخان درانی به جبهه ما از ما ترسیدند و مجبور بفرار شدند، با این نوع بیانات گویا انگلیسها میخواستند بگویند که خدمات و مشوره های ملانصوح به فرار سرداران موثر نبوده، لهذا او مستحق معاش مستمری نمیشد.» (همان اثر، ج ۲، ص ۱۴۹) (موهن لال داستان استخدام ملانصوح تاجر معروف را در صفحه ۱۰۹ جلد دوم کتاب خود توضیح داده است.)

« عبدالوهاب خان مستوفی دومین شخص از قوم درانی بود که در اثر تخطی برتانیه از تعهداتی که به او کرده بود متضرر شد.... در حالیکه خدمات مهم و با ارزش این شخص هم شفاهی و هم تحریری از طرف اولیای انگلیس قبلاً تصدیق شده بود، اما بعوض آنکه اولیای انگلیس خودشان انعام و پاداش او را میدادند، فقط معرفی خطی برای او به عنوان منشی شاه شجاع دادند و در آن نوشتند که او یکی از هواخواهان شاه شجاع است. شاه بملاحظه این معرفی خط فقط همین قدر به عبدالوهاب گفته بود: «امر خواهد شد» اما "امرشاه" هرگز صادر نشد. عبدالوهاب هرچه از خود داشت در کابل مصرف کرد و مایوس برگشت.» (همان، ص ۱۵۰، ج ۲)

تلاش در جهت رهائی اسیران انگلیس:

موهن لال، این جاسوس فعال انگلیس در روز اول قیام کابل، هنگام فرار از سوراخ دیواری دستگیر و در منزل خان شریین خان زعیم قزلباشها زندانی شد، اما از آنجائی که خان شیرینخان به حیث دوست صادق انگلیسها شناخته میشد، موهن لال تمام اطلاعات جاسوسی خود را توسط خان شیرین خان برای خنثی کردن عملیات نظامی مجاهدین و ایجاد تفرقه میان شان به پیش می برد. نمونه کوچک خدمات جاسوسی او را در جهت رهائی اسیران انگلیس از طریق پیش نهاد رشوت به سردار اکبرخان و محمدشاه خان غلزائی و صالح محمدخان و ایجاد نفاق بین سران ملی در ذیل ملاحظه می کنیم.

موهن لال مینویسد: " دگرمن پالمر Palmer که توسط شمس الدین خان، بطور بیرحمانه و ظالمانه شکنجه و زجر دیده بود، با عده دیگر منصبداران بکابل آورده شدند و در تحت مراقبت محمد اکبرخان قرار گرفتند. این کار توسط دوست صادق انگلیس خان شیرین خان انجام یافت، چونکه او شک و تردید محمد اکبرخان را در باره شمس الدین خان تحریک

کرد، زیرا به او گفته بود که شمس الدین خان بطور علیحده مستقل درباره رهائی اسیران با مقامات انگلیسی در تماس و مذاکره بوده و شاید در زمینه حسن نظر انگلیس و دست بالاتراز او (محمد اکبر خان) را نزد انگلیس حاصل نماید." (ج ۲، ص ۳۷۷)

موهن لال در مورد خود مینویسد: "بتاریخ ۲۲ جون ۱۸۴۲ [سردار] محمد اکبر خان که اکنون بالای سایر سران اقوام علویت و اولویت احراز کرده بود، یک گروپ سپاهیان خود را بخانه خان شیرینخان فرستاد که مرا قاپیدند و بخانه ای بردند که جگرن پاتینجروتورن مکینزی آنجا در اسارت بودند. بعد از آنجا مرا بخانه محمد میرزاخان بردند که سلطان جان آمر آن بود، واز آنجا به ملاجلال اچکزائی سپرده شدم که مرا شکنجه میکرد و به انواع مختلف زجر میداد. بتاریخ ۲۹ جون مرا از خانه ملاجلال ظالم بیرون ساختند و بخانه ای آوردند که جگرن پاتینجر، تورن کانولی، تورن دراموند، تور تورپ، تورن لارنس و اسیران دیگر، بعد از آنکه محمد اکبر خان بالاحصار را تسخیر نمود، در آنجا زندگی میکردند. من هم تحت مراقبت محافظین قرار داشتم. تماس و مکاتبه با سرجارچ پالک، را ولو به قیمت خطر به حیات خود ادامه می دادم. با قبول خطر جانی، همکاری ملازمین خود اکبرخان و ملازمین دیگر سران اشرار را با اعطای پول هنگفت جلب کردم و خوشبختانه برین مشکل فایق شدم. همکاری جدید مکتوبهای مرا که بریک توتو کاغذ کوچک و نازک بحروف کوچک و در سطرهای ضیق نوشته میشد، قات کرده بزیر ماشه تفنگ موسکت پنهان میکردند و تفنگ را بشانه خود می انداختند و روانه جبهه می شدند، توگویی آنها برای ضربه زدن به پایگاه جنرال پالک می روند!" (موهن لال، ج ۲، ص ۳۵۸)

و سپس در مورد اعزام اسیران انگلیس به بامیان میگوید: "به منظور رهائی اسیران انگلیس، مبادله اسیران افغان مقادیر زیاد پول به محمد اکبر خان پیشنهاد شده بود. در عین زمان مذاکرات متعدد از طریق منصبداران انگلیس در کابل، از قبیل جگرن پاتینجر، تورن لارنس، تورن تروپ، تورن دراموند، تورن جانسن، در جریان بوده، اما پیمان شکنی و بدعهدی محمد اکبر خان همیشه مانع موفقیت ماشده است. [بخش] اعلامیه ها بشهریان کابل تا در رهائی اسیران انگلیس مداخله و کمک کنند، با وعده جوایز و انعامات به آنهائی که کمک میکنند، و تهدید به جزایه آنهائی که در زمینه همکاری نمی کنند، بخانه های سران اقوام و اشرار (مجاهدین) بقسم شب نامه و خفیه طوری تکثیر شد تا ندانند که از کجا و از طرف کی آمده است. یکعه سران وعده کمک و همکاری دادند و علناً داخل اقدام شدند. اما ترس شدید مردم از جزا و ظلم (؟) محمد اکبر خان، موفقیت های ما را همیشه بناکامی مواجه می ساخت... محمد اکبر خان اکثر اوقات ما را تهدید میکرد که در نظر دارد اسیران انگلیس رابه ترکستان بفرستد تا در آنجا بقسم غلام فروخته شوند. همینکه اسیران به آنطرف بامیان انتقال می یافتند، هیچ چیزی مانع این ظلم و بی پرداختی محمد اکبر خان شده نمیتوانست... معهذاً به هنگام شفق داغ روز ۲۵ اگست ۱۸۴۲ دفعلاً به همه اسیران انگلیس امرآمدگی و حاضر باش داده شد. چونکه سردار اکبر خان تشویش داشت مبادا مردم شهر بیدار شده و اسیران را بزور آزاد سازند." (موهن لال، میخواهد به باداران انگلیسی خود نشان بدهد که شهریان کابل از تهدید انگلیسها ترسیده اند و میخواهند برای رهائی اسیران انگلیس دست به قیام بزنند که گزافه گوئی بیش نیست.)

من نزد محمد اکبر خان رفته و قسم او را بالای قرآن بیادش دادم که هرگاه مبلغ هجده هزار روپیه باو بدهم، مرا آزاد خواهد کرد. آنگاه علاوه کردم که قسم خود را شکستانده و هنوز هم مرا در اسارت نگاه داشته است و اکنون مرا به ترکستان اعزام می نماید. (این هم یک دروغ دیگر موهن لال است، زیرا سردار اکبر خان کسی نبود که از یک اسیر هندی خود رشوت مطالبه کند، آنها با سوگند بر روی قرآن، درحالی که سردار اکبر خان با یک تهدید و یا شکنجه میتوانست تا آخرین پول موهن لال را از وی بگیرد.) موهن لال ادامه میدهد که: "خواهر سردار اکبر خان، زوجه سلطانجان، که در وقت تسلیمی و تبعید امیر دوست محمد خان من به او بسیار کمک کرده بودم، مشارالیها از من بمقابل برادر خود پشتیبانی کرد و از او تقاضا نمود مرا در تحت مراقبت عین محافظین و در عین خانه ایکه اسیران دیگر قرار دارند، بگذارد و در عوض اعزام من به بامیان هنگامی که او برای جنگ با جنرال پالک می رود؛ مرا در رکاب خود داشته باشد. محمد اکبر پیشنهاد خواهر خود را پذیرفت، اما روز بعد بالای من بسیار قهر و غضب شد چونکه شنیده بود که من با همکاری سران قومی به مقابل او دسیسه می چینم. آنگاه امر کرد مرا کوته قلفی کنند و هدایت اکید داد که در تحت هیچ نوع شرایط اجازه برون شدن از اطاق برای من داده نشود. من یک بار دیگر هم به محمد اکبر خان عذر و الحاح کردم تا مرا از این رنج و عذاب رها سازد، و هم یک تحفه چرب به محمد یعقوب خان قوماندان گارد محافظین دادم و به او وعده وزاری کردم که ضرورت به کالا و لباس دارم، اگر به سید مرتضی شاه رخت فروش کشمیری اجازه بدهد یک مرتبه بدیدن من بیاید، عین بنده نوازی خواهد بود. شخص مذکور آمد و قبول کرد ماموریت خطرناک رفتن نزد شاه محمد خان امر زندان بامیان را انجام بدهد. بعد از آنکه سرجارچ پالک پیشنهاد مرا قبول کرد، من به شاه محمد خان مکتوبها نوشتم و سید مرتضی کشمیری را حامل این مکتوبها قرار دادم و اخیرالذکر توانست شاه محمد خان را بقبول پیشنهادات من برای انجام خدمات جاسوسی بقرار ذیل راضی سازد: معاش مستمری عمری، و بیست

هزارروپیہ نقد، و عفو تمام گناہان سابق او. در انجام موفقانه این مذاکرات توسط سیدمرتضی شاه، جگرن پاتینجر بصورت فوری بمن نامه نوشت که آنرا به جنرال پالک ارسال کرده ام." (همان، ج ۲، ص ۳۷۷-۳۷۸)

"نامه جگرن پاتینجر، بامیان ۱۶ سپتمبر ۱۸۴۲- ایجت شریف شما سیدمرتضی شاه کشمیری چند روز قبل اینجا رسیده و او موفق شده صالح محمدخان را راضی بسازد که تغییر جهت داده برای ما خدمت و همکاری کند. وباساس نامه های قزلباشان اکثر سران هزاره نزد ما آمدند. لطفاً بهترین تشکرات و تمنیات مرا بخدمت سران قزلباشان درکابل که با ما همکاری دارند، برسانید و به ایشان بگوئید که نه اسیران انگلیس و نه شخص خودم مهربانی و شفقت آنها را هرگز در تمام عمر فراموش نمیتوانیم." (ج ۲، ص ۳۸۳)

موهن لال در ادامه گزارش خود مینویسد: "قبل از آنکه اکبرخان به مخالفت با پیشنهاد سرجان پالک شروع کند، من از زندان او فرار کردم و نزد نایب شریفخان به قلعه افشار رفتم و دوست قدیمی من خان شیرینخان زعیم فارسی زبانها (قزلباشها) با همه همکاران خود در آنجا به من پیوستند. تورن تورپ با تورن اندرسن و فامیلش به قلعه محمداکبرخان در شیوه کی انتقال یافت و اکنون مهم و لازمی بود تا سلامت آنها در آنجا تامین گردد. به خان شیرین خان یک مقدار پول دادم و او یک کاروان قوی اسپ سواران متشکل از سید محمدخان (جانفشان)، علی [میرزا] خان داماد دوست دایمی انگلیس نایب شریف خان را به شیوه کی فرستاد و بسیار مسرور شدیم که بزودی خبر احوال تورن تورپ رسید که همه شان سالم میباشند." (ج ۲، ص ۳۷۹)

جواب اسیران انگلیسی از شیوه کی به موهن لال: جانفشان خان، مهر علیخان، علی میرزا خان و عباس خان و شاه غاسی همین اکنون با یاد داشت شما عنوانی سرریچار شکسپیر نزد ما رسیدند. از شما تمنا میکنم بهترین تمنیات ما را به خان شیرین خان، غلام محمدخان، نظام الدوله، غلام حسن خان و همه سران دیگر، بخاطر نیکی و مهربانی بزرگ آنها برای ما اسیران، برسانید. من نامه های آقایان انگلیسی را که اینجا رسیده اند بخاطری ذکر میکنم تا از رسیدن با عافیت آنها بمران مذکور نوید بدهید: تورن اندرسن همراه باخانم واطفالش، تورن تریور واطفالش، تورن تورپ؛ داکتر کیمپیل. امضاء ادوارد کیمپیل. اندرسن، و تورپ. (موهن لال، ج ۲، ص ۳۸۲)

موهن لال ادامه میدهد: سرریچمند شکسپیر، سکرتر جنرال پالک به من نوشت: "با جدیت بشما میگویم که اگر شما رهائی اسیران، خصوصاً خانمهای اسیر را تامین کرده بتوانید، بزرگترین و قیمندار ترین خدمت بدولت انگلیس انجام داده اید. رسیدن موافقه با محمداکبر خان ناممکن است، و به محمداکبر خان نامه نوشتیم، اما جواب نداده است." (همان، ج ۲، ص ۳۸۴)

موهن لال مینویسد: من قبل از رسیدن هدایت آمرین خود، با صالح محمد در تماس شده بودم. و در عین زمان خدمات بسیار ارزنده آقا حمزه را بقسم احتیاط تامین کرده بودم.... جگرن مگریگور، نماینده سیاسی نیز با محمداکبر خان غزائی مذاکرات انجام داده و مبلغ دولک روپیہ برای رهائی اسیران به او وعده داده بود. من به صالح محمد (بیست هزار روپیہ) و به سید مرتضی شاه (پنجهزار روپیہ) وعده داده بودم. (همانجا، ص ۳۸۰)

اما به ملاحظه سند (نمبر ۸)، که از طرف پاتینجر از بامیان عنوانی جنرال پالک ارسال شده، دیده میشود که صالح محمد حاضر به قبول رشوت در بدل رهائی اسیران نشده است. در نامه مذکور میخوانیم: "فراموش کردم بشما بنویسم که بتاريخ ۲۹ و ۳۰ اگست ۱۸۴۲ همه اسیران بین خود موافقه کردند تا برای رهائی خود هر کدام مبلغی بپردازد و برای این منظور تورن لارنس، تورن جانسن و مرا به حیث نمایندگان خود برگزیدند. آنگاه مذاکرات با صالح محمدخان توسط تورن جانسن و تورن لارنس آغاز شد و آنها چند مراتبه بتکرار پرداخت مبلغ یک لک روپیہ را به صالح محمد خان در بدل آزادی اسیران پیشنهاد کردند، و تورن جانسن به او گفت که اگر او (صالح محمد) مارش سپاه انگلیس (منظور حرکت اسیران انگلیس) را، هنگامی که سپاه جنرال نات به میدان برسد، به تعویق اندازد، اسیران انگلیس در انصورت برای رسیدن به پایگاه جنرال نات شاید به مارش بالقوه متوسل شوند. صالح محمدخان در برابر هر دو پیشنهاد ما پشت گشته اند و جواب رد قطعی داد، و بعد از آن از رویه خشن با اسیران کار می گرفت و فرمان داد که هیچکس از خط معین مراقبت پا فراتر گذاشته نمیتواند و به دور خیمه ها رفته نمیتواند و هرکس سعی به فرار کند، کشته خواهد شد. بعد از آن وضع او در تمام موارد با ما اسیران تغییر کرد و از پیشنهاد ما سخت رنجیده بود." (موهن لال، ج ۲، ص ۳۸۵)

داکتر هاشمیان، مترجم کتاب موهن لال، در پاورقی صفحه ۳۸۵ مینویسد که: "صداقت و مردانگی صالح محمد خان که رشوه انگلیسها را رد کرد قابل تقدیر است، بعداً در جای دیگری موهن لال میگوید: که او اسیران را رها کرد. آیا او رشوه گرفت و خیانت کرد و یا بزور از نزد او گرفته شد، درست توضیح نشده، اینهم معلوم نیست که صالح محمد بعداً کشته شده یا فرار کرده، مورخین افغان راجع به اصل و نسب و اسلاف و اخلاف او معلومات بدهند."

در مکتوب (نمبر ۹) لارنس، عنوانی مدیر مسئول دهلی گزت، از مذاکره با صالح محمد تذکر داده مینویسد که: خود را مجبور و مکلف میدانم بدینوسیله رسماً اظهار کنم که بیان رویداد مذاکرات ما با صالح محمد در بامیان بمنظور رهائی

اسیران، آنطوریکه جگرن پاتینجر گزارش داده و درنامه رسمی به عنوان تورن جنرال جارج پالک، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۴۲ و هم تحت نمبر ۵۱۲ کتاب آبی افغانستان درج است، کاملاً حقیقت دارد... بتاریخ یازدهم (سپتمبر) صالح محمد احوال فرستاد که میخواد با پاتینجر، جانسن و خودم (لارنس) ببیند. پاتینجر فوراً احوال را بمن گفت و من گفتم این دیدار باید در باره رهائی ما باشد. ما سه نفر همراه میکزی کاغذی امضا کردیم و به صالح محمد دادیم. اما شیلتن و پالمراکاذ را امضا نکردند چون که می ترسیدند با محمداکبرخان مواجه خواهند شد. "لارنس در ادامه متذکر میشود: "اگر ما صالح محمد را به اطاق خانم سیل نمی بردیم و آنگاه تعهد نامه را امضا نمی کردیم، در آنصورت هیچکدام ما اکنون زنده نمی بودیم تا این داستان را بازگویی نمودیم." (امضاء لارنس، تورن غند ۱۱ سواره نظام، از شهر باس- انگلستان، مورخ ۵ اپریل ۱۸۴۴) (همانجا، ص ۳۷۷-۳۸۸)

بریدمن ایر، یکی اسرای انگلیس که خاطرات اسارت خود را روزمره یاد داشت کرده، در آخرین یادداشت مورخه ۲۲ سپتامبر خود مینویسد: "الحمدلله ما بار دیگر آزاد استیم. نجات ما در تاریخ ۲۰ ماه سپتمبر بسر رسید. و دیروز صبح و سلامت به کمپ جنرال پالک رسیدیم. ما در تاریخ ۲۵ اگست بسوی ترکستان روان شدیم و در سوم سپتمبر به بامیان رسیدیم. در این میان هرگونه توهین شدیم. آنجا ما چشم براه امر سردار محمداکبرخان بودیم. در عین حال لشکر جنرال پالک بطرف کابل درحال پیشروی بود و آنها (افغانها) را از پیش برداشته بود. در دهم سپتمبر هدایت رسید که ما را به خلم می برند و آنهایی که مریض و از رفتن نباشند تماماً کشته میشوند. خوش بختانه در میان عساکر نگهبان ما در بامیان نارضائیتی غلبه کرد و قوماندان محافظین ما به میجر پاتینجر اطلاع داد که میخواد در مورد رهائی اسیران مذاکره کند. برای نامبرده یک **انعام کلان** داده شد و او هم قبول کرد. ما همکاری بزرگان قوم هزاره را حاصل کردیم و این درحالی بود که امکان روبروشدن با اکبرخان شکست خورده و خشمگین در راه برگشت به کابل موجود بود. در ۱۶ سپتمبر ما بسوی کابل حرکت کردیم. در ۱۷ سپتمبر با عساکر سر. رشکسپیر یکجا شدیم. نامبرده با ششصد عسکر قزلباش از کابل بکمک ما رسید. کمک وی بسیار به موقع بود، زیرا سلطان محمد خان (ظ: سلطان احمدخان) با هزار نفر تلاش داشت جلو برگشت ما را بگیرد، در تاریخ ۲۰ سپتمبر ما یک لوای قشون خود را دیدیم و نجات ما میسر شد." (دیوه بندی خاطرات، ص ۲۲۵)

به نظر میرسد که بالاخره صالح محمدخان راضی به گرفتن رشوت شده و انگلیسهای اسیر که قبلاً حاضر به پرداخت یک لک روپیه برای نجات خود شده بودند، اکنون هم با پرداخت همان مبلغ یا کمی بیشتر به او حیات خود را خریده اند. و بالاخره در مکتوب (نمبر ۵) جنرال پالک عنوانی سر قوماندان اعلی اردوی انگلیس- مورخ ۲۱ سپتمبر ۱۸۴۲- در مورد خدمت گذاری **خانشیرینخان** (آنکه سرلشکر امیر دوست محمدخان بود و از جنگ با قوای انگلیس در سنگر ارغنده ابا ورزید و سپس تا میدان ووردک به پیشواز شاه شجاع و انگلیس شتافت) به انگلیسها چنین آمده است: "عالیجناب: افتخار دارم به اطلاع قوماندان اعلی اردوی شاهی برسانم که بعد از حصول اطلاعات از بامیان... من به اساس تجویز موهن لال، و موافقت خان شیرینخان زعیم قزلباشها، حرکت فوری هفتصد سواره نظام خان شیرینخان بتاریخ پانزدهم ماه جاری، یعنی روز اول ورود ما به کابل، منظور کردم تا خود را نزد گروه اسیران انگلیس در بامیان برسانند. بملاحظه اینکه بعضی مشکلات در قسمت پول و مصرف آن واقع نشود، مبلغ ده هزار روپیه به سر ریچمند شکسپیر دادم و خود او نیز همراه قزلباشها به آنطرف روان شده است. نمیتوانم این نامه را بدون اظهار عقیده خود خاتمه دهم که سلامتی اسیران انگلیس مرهون همکاری های **خان شیرینخان و موهن لال** می باشد و من یقین دارم که زعیم قزلباشها صادق ترین طرفدار دولت بریتانیه میباشد. امضاء تورن جنرال جارج پالک قوماندان اردوی انگلیس در افغانستان- " (موهن لال، ج ۲، ص ۳۸۲)

عاقبت جاسوسی به بیگانگان:

موهن لال، از بد عهدی اولیای امور انگلیس انتقاد میکند که چرا هنگام خروج خود از افغانستان، به حمایت از کسانی نپرداختند که به انگلیسها از دل و جا جاسوسی و خدمت کرده بودند؟ او مینویسد: «سپاه انگلیس با چنین برگشت عجولانه [از افغانستان] نه تنها جرئت و شجاعت نشان نداد، بلکه تعداد زیاد سران قوم را که دوست و همکار انگلیس شده بودند، بطور نامردانه در دوراهی خطرناکی قرار داد. یک تعداد سران قوم رامن من حیث خدمتگار صادق انگلیس توانسته بودم از محمداکبرخان جدا سازم و تعهد شرافتمندانه برای پاداش و انعام و هم امنیت و حفاظت آنها سپرده بودم، اما در موقع خروج از افغانستان بمشکل میتوانستم روی خود رابه آنها نشان بدهم، همه سران مذکور با چشمان گریان نزد من آمدند و گفتند: «ما دوستان خود را اغفال کردیم و سزا دادیم، سبب شدیم آنها بمقابل هموطنان خود برخیزند و بجنگند. آنگاه آنها را بدهن شیران واگذاشتیم.» به مجردی که محمداکبرخان شهر کابل را دوباره تسخیر کرد، او تمام کسانی را که به حمایت و همکاری انگلیس قرار گرفته بودند، شکنجه کرد، زندانی نمود، پول و ثروت شان را گرفت و تحقیر شان کرد. من بجذبت میگویم که بعد از این یک معجزه بزرگ و یک مرحمت خداوندی تلقی خواهد شد اگر

کسی در سرتاسر افغانستان و ترکستان بقول و وعده های اولیای دولت انگلیس اعتماد و اتکا کرده بتواند.» (همان اثر ص ۳۴۹، ج ۲)

غبار در باره سرنوشت برخی از جواسیس و دست نشانندگان انگلیس در کشور مینویسد که: «در کابل حمزه خان غلزائی و عثمانخان باتهام دوستی با انگلیس محبوس شدند، نایب محمدشریف خان و جانفشان خان پغمانی از ترس انتقام مردم فرار کردند، پسران جانفشان از دم تیغ مردم گذشتند، ملا غلام پوپلزائی و محمدعثمان نظام الدوله سدوزائی و پسران شاه شجاع یکی پی دیگری در هندوستان پناهنده شدند.» (غبار، ص ۵۷۱) و خود شاه شجاع نیز بجرم آوردن انگلیس به افغانستان از طرف شجاع الدوله پسر نواب محمد زمان خان و رفقاییش در جبه زار سیاه سنگ به قتل رسید.

به نظر میرسد که شغل پست جاسوسی در هروقت و در هر زمانی، نزد هیچکسی ارزشی ندارد و فقط در فرصت های معین و گذرا خدمات اشخاص جاسوس خریدار می داشته باشد و بعد ارزش و اعتبار خود را از دست میدهد. «جواسیس خاد» که دست آموزان و نوکران (K.G.B) در افغانستان بودند، و بخاطر کسب رتبه و مدال و مقام و معاشات فوق العاده مردم را حق و ناحق بدام می انداختند، و سر به نیست میکردند، پس از سقوط دولت مورد حمایت شوروی، اکثرآ به روسیه فدراتیف فرار کردند. آنان در روسیه هیچگونه ارزش و اعتباری نداشتند و هرروز از سوی پولیس و نیروهای ماسک پوش معروف به "آمون" لت و کوب و تحقیر و توهین میشدند و نشان دادن کارتهای خاد و جاسوسی شان نیز فایده ای بحال شان نمیکرد و هرچه در روز از دست فروشی در هوای سرد در بازارهای سرباز پیدامیکردند از ایشان گرفته میشد. فقط رده های بالائی خاد که با پشتاره های دالرواسعار خارجی به روسیه رسیده بودند، با اجاره منازل گران قیمت و استخدام بادی گاردهای شخصی میتوانستند از منزل خود بیرون بروند، ولی چون هیچ خارجی کله سیاه در روسیه مصونیت جانی ندارد، آنها هم بزودی از روسیه بدر رفتند و در کشورهای اروپای مرکزی به عنوان پناهنده پذیرفته شدند. گفته میشود بیشترین "جواسیس خاد" در هالند و آلمان و دنمارک و سوئد بسر می برند و گروهک های صنفی زیرسقفی (انجمن های فرهنگی و یا سیاسی) درست کرده اند و خود را در پناه این اتحادیه ها تسلیت میدهند.

بدینسان درس های تاریخی به مردم می آموزد که هرکه به وطن خیانت کند و دست بیگانه برای تجاوز به وطنش بگذارد، فرجامی بهتر از شاه شجاع و پسرانش و نظام الدوله و غلام خان و جانفشان خان و حاجی خان کاکر و دیگر جواسیسی که توسط مردم سربه نیست شدند، در انتظارشان نیست. مردم افغانستان هرگناهی را می بخشند، ولی هرگز گناه جاسوسی به بیگانه و دشمن وطن را نمی بخشند و اشد مجازات کمترین سزای جاسوسان خواهد بود.

پایان